

میدون و سوفیا

تحلیل‌های فوتبالی میدون دوم (بدون سانسور)



پوریا عالمی

● دسته‌دسته مردم با تجمع جلوی وزارت کشور از ما تحلیل فوتبالی می‌خواهند. این هم تحالیل ما: - تکنیک بازی ایران مقابل مراکش نه چهار – چهار – دو و نه سه – چهار – سه و نه هیچ چیز دیگری بود. این‌طوری بود که کی‌روش بچه‌ها را فرستاده بود توی زمین و گفته بود: «بالاغیرتا یک کاریش بکنید». - با توجه به اینکه هر بازیکن ایرانی دست‌کم ۱۶ قوطی تافت برای نگه‌داشتن حالت موهانش مصرف می‌کند، دچار جمود و اضافه‌وزن شده و نمی‌تواند عکس‌العمل سریع نشان بدهد. ما پیشنهاد می‌کنیم جای ۱۶ قوطی تافت، بازیکنان از سربیش استفاده کنند که وزنی ندارد.

- واقعا تاریخ دوبار تکرار می‌شود؛ یک‌بار تراژدی، یک‌بار هم کمدی؛ مثل زمان ما پشت‌مو و فکل مد بود، اما اسباب خنده هم بود. الان دوباره همین مدل، است که ایرانی‌ها خفن هستند و اهل دروازه خالی توی زمین، درست مثل آن نقاشی نیم‌رخ روی در آرایشگاه‌هاست که سرشار از فکل و پشت‌مو بود. - از ما پرسیدند چرا وقتی موقعیت ضدحمله پیش می‌آید بازیکنان ما صبر می‌کنند تا همه بازیکنان حریف جمع شوند جلوی دروازه‌شان؟ پاسخ این است که ایرانی‌ها خفن هستند و اهل دروازه خالی نیستند. اتفاقا مرحوم فریدن و مرحوم ملک‌مطیعی فوتبالیست نبودند، اما اگر بودند حتما شبیه سردار آزمون بازی می‌کردند و خیلی داش‌مشتی، توپ را تقدیم حریف می‌کردند تا حریف غصه نخورد.

- از ما می‌پرسند چرا کی‌روش تنها مربی جام جهانی است که کراوات می‌بندد؟ جواب این است که خب این بنده‌خدا الان چندسال است توی ایران است و به دلش مانده یک کره به کراوات بزند و یک جایی برود (جز آسانسور و بیمارستان و عروسی) که مردم کراوات بسته باشند.

- به نظر ما این بازیکن مراکشی که گل ما را زد، تا دیر نشده دعوتش کنیم به تیم ملی. - امیدواریم گلی که بازیکن مراکشی در دقیقه ۹۰ به خودشان زد، سبب نشود بازیکنان ما خیال کنند روال عادی جام جهانی این‌طوری است و اسپانیا و پرتغال هم در دقیقه ۹۰ به خودشان گل می‌زنند! و به همین دلیل امیدواریم بازیکنان ما هر چی توپ می‌رسد دستشان را پاس ندهند به بازیکنان حریف با این خیال که آنها می‌خواهند توپ را بزنند توی دروازه خودشان. - آیا می‌دانستید ما تنها مردم دنیا هستیم که وقتی در جام جهانی هم پیروز می‌شویم، تلویزیونمان شادی تیم حریف را نشان می‌دهد تا یک موقع خدای‌نکرده تصویری از دستشان در نرود؟

- آیا می‌دانید ما تنها مردم جهان هستیم که پول زیادی بابت خدمات مخابراتی می‌دهیم، تلویزیون هم ما را آدم حساب نمی‌کند، اما هر شب سه، چهار میلیون اسام‌اس می‌فرستیم به برنامه ۹۰ تا نتیجه بازی‌ها را پیش‌بینی کنیم؟ درحالی‌که دیروز پلیس اعلام کرده صدها نفر را که سایت پیش‌بینی و شرط‌بندی فوتبال را انداخته بودند دستگیر کرده؟ آیا سایت پیش‌بینی مردم عادی در مقابل دستگاه پیش‌بینی تلویزیون، گلی خاردار محسوب می‌شود؟ آیا این بد است و آن خوب است؟ ما نمی‌دانیم.

جمع‌بندی

سوفیاء... سوفیاء... من به بابای تو گفتم ما هر شب می‌خواهیم بریزیم بیرون، چه ایران ببرد، چه باززد، چه مساوی‌کند. قرار ما کوه‌تان‌ها، هر شب، بعد از فوتبال، بابات هم قبول کرد. سوفیاء... سوفیاء... باورت می‌شود فوتبال جام جهانی، بابای تو به آن سنگدلی را مهربان کند؟ گانش همیشه جام جهانی بود تا مردم با هم مهربان‌تر شوند مثل الان.

عاشق بрыз بیرون تو، میدون دوم.

پیشهاد

سمینار بیابان‌زایی

● پدیده زیان‌بار بیابان‌زایی، پدیده‌ای است که هر روز بیش‌ازپیش نفس و جان زمین را می‌گیرد. برای رفع این معضل جهانی، به همتی همگانی و اقدامی قاطع در جامعه بشری نیاز است. به همین مناسبت، سمیناری در روز دوشنبه، ۲۸ خرداد، در محل مؤسسه سفیر گفتمان برگزار می‌شود که به پدیده خطرناک «بیابان‌زایی» می‌پردازد. از سخنرانان این سمینار، محمد تاجران، بنیان‌گذار انجمن غیرانتفاعی «ما به درختان نیازمندیم»، است که در سال ۲۰۱۴ در شهر ژنو سوئیس تأسیس شده. آقای تاجران مسیری به طول ۶۴ هزار کیلومتر را با دوچرخه پیموده است تا عشق و احترام به طبیعت و تأکید بر نگهداری از محیط زیست در جهت تندرستی نوع بشر را به همگان یادآوری کند و همچنین در ۱۸۳ مدرسه در ۵۲ کشور کارگاه‌های آموزشی برگزار کرده و هزارو ۱۶ اصله درخت کاشته است تا به دانش‌آموزان کاشت درختانی را که نماد حیات هستند، بیاموزد. این همایش از ساعت ۱۰:۳۰ صبح تا ۱۲ ظهر دوشنبه، ۲۸ خرداد، در سالن مستطیل دفتر مرکزی مؤسسه سفیر گفتمان به نشانی خیابان شریعتی، بالاتر از ایستگاه متروی قلهک، خیابان یزدانیان، شماره ۱۵ برگزار می‌شود.

روزنامه شتر

www.sharghdaily.ir

یکشنبه ۲۷ خرداد ۱۳۹۷ • ۲ شوال ۱۴۳۹ • ۱۷ ژوئن ۲۰۱۸ • سال پانزدهم • شماره ۳۱۷۱ • ۱۶ صفحه اذان ظهر تهران ۱۳:۰۵ • اذان مغرب ۲۰:۴۴ • اذان صبح فردا ۴:۰۲ • طلوع آفتاب ۵:۴۸

روزنفر۱۸

کارتون خواب

محمدرضا ثقفی



زیر آسمان شهر

زنان و شادی پیروزی

هلیا آبادی؛ جام جهانی برای ایران خیلی زودتر از ساعت ۱۹:۳۰ جمعه آغاز شد. بسیاری به روسیه سفر کرده و برای دیدن بازی آماده شده بودند، جایی که دیگر جنسیت دلیلی برای پشت‌درماندن نبود. زنان این بخش حذف‌شده بازی فوتبال این بار غیر از رفتن به روسیه در کنار مردان بودند؛ در سالن‌های سینما و در کنار تلویزیون‌هایی که در بوستان‌ها آماده شده بود. مسئولان باز هم قولی داده بودند که نتوانستند اجرائی‌اش کنند؛ آن هم پخش بازی ایران- مراکش. اولین بازی ایران در جام جهانی ۲۰۱۸ در ورزشگاه آزادی. تعداد کسانی که از این وعده خوشحال شده بودند، بسیار بود؛ حتی

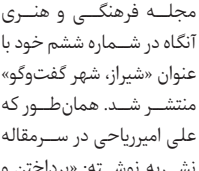
یک‌ده از خانواده‌ها پشت در ورزشگاه رفتند اما خب مثل خیلی از مواقع نشد. البته هنوز بسیاری دل بسته‌اند که شاید مسئولان هماهنگی‌های لازم را انجام دهند و این وعده محقق شود. اما خانواده‌ها در بوستان‌های دیگر کنار هم



خداوند در روز عطر فطّر دانستند، شاشی که ایران آورد و با هیچ گل زده در صدر جدول نشست. بسیاری این را معجزه خدا دانستند. اما شادی جمعی پیروزی این سؤال را مطرح کرد که آیا فوتبال می‌تواند افراد را به هم نزدیک‌تر کند؟ هر چند مردم ایران با شادی جمعه‌شب خود در کنار هم برای بار دیگر نشان دادند که زنان و مردان در کنار هم می‌توانند قرار بگیرند، شاد باشند و به این شادی نیاز دارند. یک بار دیگر زنانی که در خیابان‌ها سرپل‌دهاذب. در شبکه‌های اجتماعی هرکس از این تجربه‌ها نوشت و مسئولان از تدارکات این دوره‌هی

پیشخوان

این شهر، سخنانی که در طول زمان درباره این شهر گفته است، درباره رواداری مردم شیراز و... انجام شده است. ترانه یلدا، بهرام دبیری، هادی خانیکی و خسرو حکیم‌ارباب از بزرگانی هستند که در این شماره مطلب دارند. فرژاد مقدم درباره دلایل نپرداختن جدی به برند شیراز و فرانزه قبادی در مقاله‌ای با عنوان «وضع بی‌مثالش» تجربه زندگی در شهری که عاشق شده به پایان نرسد، همیشه گوشه‌ای در تارخ و تبار و هنر و فرهنگ و کوچه‌پس‌کوچه‌هایش هست که یا امکان پرداختش نیست یا مجالش». محمد بهشتی مطلبی با عنوان شعر شهر درباره سکونت در شیراز نوشته است. شیرازپرسی از ابراهیم گلستان مصاحبه‌ای است که درباره کریم‌نگاه، نگار این نویسنده درباره



مجله فرهنگی و هنری آنگاه در شماره ششم خود با عنوان «شیراز، شهر گفت‌وگو» منتشر شد. همان‌طور که علی امیررباحی در سرمقاله نشریه نوشته: «پرداختن و

نعمت‌الله قاضلی



سیدمحمدامین قانع‌ی‌راد از دانشی‌مردان و فرهیختگان و بزرگان تاریخ معاصر ما بود که از این جهان رخت برپست و رفت. در یکی، دو روزی که او از میان ما رفته است، درباره‌اش سخن‌های بسیاری گفته‌اند، اما بسیار سخن‌ها مانده که بعد از این گفته خواهد شد؛ سخن‌هایی که از آرزوها و آرمان‌ها و اندیشه‌های والای این مرد دانشی و اندیشمند باید گفته شود و سخن‌های بسیاری که از مشی و منش و انسانیت این انسان دانشگاهی و بزرگ باید روایت شود. هنوز زود است تا بخوایم محمدامین قانع‌ی‌راد را آن‌گونه که هست و آن‌گونه که بود به جامعه‌شناسانیم، متأسفانه در روزی و لحظه‌ای از تاریخ، این جهان را ترک گفت که ایران عزیز ما، سخت به او و امثال او محتاج است. محمدامین قانع‌ی‌راد دغدغه ایران داشت و تمام عمر گرانبار خود را صرف دفاع از جامعه ایران کرد. اسطوره‌ای بزرگ از تاریخ معاصر ما بود و نماد و نشانه‌ای معنادر و گویا از نهاد آموزش عالی ایران. او از درون نهاد آموزش عالی و دانشگاه آموختن نشان داد که این نهاد می‌تواند محل و فضایی برای پرورش رادمردان و اندیشمندانی باشد که بی‌ریا و صادقانه به سرزمین و به دانش، تاریخ و فرهنگ و جامعه عشق می‌ورزند. او آبروی دانشگاه و

قصه‌های شهر

هم‌فازی بادوچرخه!

گیتی صفرزاده؛ یک هفته پیش درست در آن روزهایی که خودروها در میان جاده شمال قفل شده بودند و مردم با پهن‌کردن بساط در کنار جاده سعی می‌کردند به خودشان بگویند مهم مسیر است نه رسیدن، روز جهانی دوچرخه بود. یادم هست بچه که بودم، هر هفته سرکوله پیرمردی در محلمان پیدا می‌شد که خریزه و طالبی یا سیب‌زمینی و پیاز – بنا به فصل- برای فروش می‌آورد. بار محصولش را روی خورجین الاغی می‌گذاشت که حیوانکی خیلی هم به‌راه و پرحتمل بود و با صبوری کوجه‌ها را طی می‌کرد و به ضربه‌های هرازچندگاهی که پیرمرد به کفشش می‌زد اعتنایی نمی‌کرد؛ ضربه‌هایی که کلمات دوستانه و محبت‌آمیزی هم همراهشان داشتند؛ طوری که دوست دارم فکر کنم علت اینکه پیرمرد بارش را با آن الاغ می‌آورد این نبود که وسیله دیگری نمی‌توانست پیدا کند، بلکه هم‌زیستی مسالمت‌آمیز و دوستانه‌ای بود که با وسیله نقلیه‌اش گرفته بود. به قول امروزی‌ها یک هم‌فازی ملمسی نبینشان بود. به همین خاطر فکر می‌کنم وسایل نقلیه‌ای که ما امروز انتخاب می‌کنیم به میزان زیادی محصول هم‌فازی ماست. اگر وسیله نقلیه‌مان را دوچرخه انتخاب نمی‌کنیم برای این است که خانه محل زندگی‌مان در خیابان سه‌ربالایی است که اگر با جان‌کندن هم رکاب بزنیم و آن را طی کنیم می‌رسیم به یک چهارراه شلوغ که در آن چهارچرخ‌های آهنی را از مجموعه عکس‌ها و فیلم‌هایی که در شبکه‌های برای رسیدن عجله دارند و جلویمان می‌پיچند. محل کارمان آن‌طرف شهر است؛ در اداره‌ای که دوستش نداریم، اما چون حقوق بهتری می‌دهد و بیمه‌مان هم کرده، باید با هر بدبختی‌ای که شده رأس ساعت هفت صبح آنجا برسیم و یا دوچرخه حداقل یک ساعت باید در راه باشیم. تازه وقتی برسیم هم حسایی عرق کرده‌ایم و لباسمان چروک شده و گرچه عرق داشتن خیلی مهم نیست، اما چروک لباس را نمی‌شود هیچ‌چوره حل کرد، چون عموماً جوری لباس‌پوشیدن در بیرون خانه را انتخاب می‌کنیم که مهم راحتی و سبکی آن نیست، مهم این است که اگر همان لحظه کارت دعوت به میهمانی به دستمان برسد، آماده باشیم. عصر که بخوایم برگردیم ماجرا از این‌هم دشوارتر است، باید چند ساعت رکاب بزنیم و بچه را از مدرسه یا مهدکودکی برداریم که در آن درست در عکس جهت محل کارمان است، چون از تنها مرکز آموزشی شهر ثبت‌نامش کرده‌ایم که شق‌الغمر می‌کند و می‌تواند بدون اعتنا به سیستم عمومی و فرهنگ حاکم یک موجود فرازمینی تحویل‌مان دهد. بعد که بچه را ترک دوچرخه‌مان سوار کردیم (خدای این قسمتش خیلی فرامیزی و تخیلی شد!) راه رفتن به خانه باید خرید منزل را به انجام بدهیم که خودش ماجرای دیگری است، چون در یک خیابان هشت‌تا بقالی به اسم بقالی و سوپر و هایپر و مال وجود دارند (که در نهایت همان کار شعبه اهالی دریانی را انجام می‌دهند) و در یک خیابان دیگر تا کیلومترها اثری از هیچ مغازه مایحتاج روزانه‌ای نیست. در نهایت شما وقتی در پایان روز به خانه برسید، عطای دوچرخه را به لقایش می‌بخشید، چون هم‌فازی شما با یک زندگی شهری قاراشعیمی است که قدیمی‌ها به آن شترگولینگ می‌گفتند. این البته تمام ماجرای هم‌فازی ما نیست. خود من در هشت‌سالگی با ذوق فراوان اولین دوچرخه تقریباً حرفه‌ای زندگی‌ام را برایم خریدند. تا آدمم سوارش شوم دچار یک مشکل استخوانی دوران رشد شدم و دوچرخه‌سواری برایم ممنوع شد. دوسال بعد که دیگر مشکل کاملاً رفع شده بود، دیگر شرایط جامعه طوری شده بود که... بگذریم، حالا دارم سعی می‌کنم به پیرمرد خریزه‌فروش فکر کنم و با رکاب‌زدن هم‌فازی بگیرم.

یادبود

نمونه آرمانی انسان آکادمیک



د رعرین‌حال فکورانه و اندیشمندانه او بودیم. محمدامین قانع‌ی‌راد تنها یک فرد در میان جمعیت نبود. به‌راستی مجموعه‌ای از ارزش‌ها، باورها و علایق و آرمان‌های جمعی مردم ایران را در وجود و منش و بینش خود تبلور بخشیده بود. او ساخت متجسدی بود از مجموعه وسیعی از آرمان‌ها، ایده‌ها و ارزش‌های والایی که هر انسان اندیشمند و هر عاشق دلداده ایران‌زمین می‌تواند آنها را آرزو کند و برای تحقق آنها بکوشد و مبارزه کند. نه‌تنها برای جامعه دانشگاهی، بلکه برای جامعه ایران گوهر گرانبهایی بود و هست که از طریق شیوه سخن‌گفتش و منش و سیره و کردارش به ما آموخت که می‌توان به دانشگاه و علم انسانی و دانشگاهی امیدوار بود و تکیه کرد. ما و تمام دوستان و همکاران سیدمحمدامین قانع‌ی‌راد که با او هم‌سشن و هم‌سخن و همراه بودیم، همواره در او چیزهایی را می‌دیدیم که برایمان آموزنده و تأثیرگذار بود. می‌دیدیم که چگونه می‌توان دلسوزانه و غمخوارانه برای جامعه اندیشید و از آرمان‌های جامعه دفاع کرد. او استادی کاسکار و حرفه‌ای نبود که از فرصت‌ها برای تحقق منافع و کسب‌وکارش بهره بجوید. او تلاش کرد تا نشان دهد که می‌توان در همین مشغول‌اند، سستی و جنگی که بی‌ارتباط با آن مسائل مخصوصاً آب نیست.

ایران صد سال پیش نزدیک ۱۰میلیون جمعیت داشت. اکنون جمعیت آن هشت برابر شده اما آب بیشتر که نشده هیچ، کمتر هم شده است. سیستم در آن زمان انبار غله ایران بود، اکنون افغانستان قحلیه ایران را از هیرمند قطع کرده و سیستم آن‌تنها به مصرف‌کننده غلات استان‌های دیگر شده است، بلکه ایران باید آب مصرفی میلیون‌ها پناهنده افغانستانی را هم تأمین کند. ترکیه خروجی آب دجله و فرات را کاهش داده و اروندرد که با کمک مد دریا میلیون‌ها نخل کناره‌های خود را سیراب می‌کرد، در اثر اختلاط با آب دریا شور شده است.

با افزایش جمعیت دیگر نمی‌توان خطر کرد و با بیم و امید چشم به آسمان دوخت. می‌خواهم بگویم ایران چاره‌ای ندارد جز اینکه چشم به همان اقیانوسی بدوزد که در کناره شاخه‌ای از آن، از کنج گوآرت به خرمشهر به طول دو هزار کیلومتر، ماده اولیه را که همان آب شور دریاست در دسترس دارد. اکنون در سواحل جنوبی خلیج فارس و نیز در ابعاد کوچک‌تر در سواحل ایران، شیرین‌سازی آب به روش‌های حرارتی یا تولید جنبی سامانه‌های خنک‌کننده صنایع برق و آلومینیوم یا تقطیر حرارتی یا اسفُر معکوس که نیاز به برق و تعبیه کمپرسورهای گران دارد، رایج است. اما اکنون در جهان شیوه‌های پاک خورشیدی مرسوم است که با انتقال آب دریا به مناطق نه‌چندان دور و نه‌چندان مرتفع، آب شور را در تالارهای سرویشیده با سقف شفاف در معرض نور و حرارت خورشید گرم و تبخیر می‌کنند و سپس با مدین بادبزن‌هایی رطوبت و بخار تالار گرم را به تالار سرد بعدی می‌رانند. سقف تالار بعدی شفاف نیست، احتمالاً سقف آن با پوشش پل‌های الکتریکی برق هم تولید می‌کند و با روش‌های ساده مهندسی و تقطیر آمونیاکی، مانند یخچال‌های نفتی، تبخه‌های آلومینیومی سقف تالار دوم را سرد می‌کنند که موجب می‌شود. سرمایی شبانه در مناطق کویری به معیان کمک می‌کند. این کار تا حد اشباع نمک و جمع‌آوری آن به‌عنوان تولید جانی ادامه می‌یابد.

این آب بدون نگرانی از صرفه‌جویی می‌تواند به مصرف ساکنان شهرک‌های تولیدی و کشاورزی برسد، به شرط آنکه به جمع‌آوری و بازیافت فاضلاب و استفاده ثانویه در کشت اولویت داده شود. بدین‌آب گران است و باید با سرمایه‌گذاری علمی در تالارهای کشت ۱۲ ماهه با نور و رطوبت و حرارت تنظیم‌شده، به تولید انواع محصولات کشاورزی و سبزی و میوه در چندین نوبت در سال مشغول باشد. این کار صنعتی و علمی است و نیاز به کشاورزان تحصیل‌کرده دارد. در تالارهای تنظیم‌شده که رطوبت خود را از درخت نمی‌دهند با مصرف کمتر از ۱۰ درصد آب نسبت به آبیاری سطحی، حتی در میان کویر می‌توان برنج هم تولید کرد. آن هم در چندین نوبت! چاره دیگری نیست، از هم‌اکنون دست‌کم در نوری به فاصله ۲۰۰ کیلومتر در نوار ساحلی می‌توان به تولید آب شیرین و زندگی و کشت و بازیافت مکرر آب پرداخت تا روزی که میلیون‌ها هکتار تالار گرم و سرد و کشت و کار، چهره تازه و ناگزیر جدیدی به نوار گسترده ساحلی متصل و وابسته به اقیانوس ببخشد که در درون آنها میلیون‌ها نفر به زندگی و کار و تولید مشغول باشند و بارندگی را غنیمت بدانند، اما فقط به امید آن نباشند!



فریدون مجلسی

سلام به فردا

اقیانوس و ایران

و کمتر سفر می‌روند و کمتر مصرف می‌کنند، اما بهبود وضع آنان که از اهداف و برنامه‌های ملی و جهانی به‌شمار می‌رود، از این دیدگاه خود مسئله‌آفرین است! منظور فقط اشاره‌ای گذرا به این‌گونه مسائل بود. یعنی به اقیانوسی از مسائل گوناگون محیطی که جهانیان با آن روبرو هستند و به جای حل آنها به ستیز و جنگ مشغول‌اند، سستی و جنگی که بی‌ارتباط با آن مسائل مخصوصاً آب نیست.

ایران صد سال پیش نزدیک ۱۰میلیون جمعیت داشت. اکنون جمعیت آن هشت برابر شده اما آب بیشتر که نشده هیچ، کمتر هم شده است. سیستم در آن زمان انبار غله ایران بود، اکنون افغانستان قحلیه ایران را از هیرمند قطع کرده و سیستم آن‌تنها به مصرف‌کننده غلات استان‌های دیگر شده است، بلکه ایران باید آب مصرفی میلیون‌ها پناهنده افغانستانی را هم تأمین کند. ترکیه خروجی آب دجله و فرات را کاهش داده و اروندرد که با کمک مد دریا میلیون‌ها نخل کناره‌های خود را سیراب می‌کرد، در اثر اختلاط با آب دریا شور شده است. با افزایش جمعیت دیگر نمی‌توان خطر کرد و با بیم و امید چشم به آسمان دوخت. می‌خواهم بگویم ایران چاره‌ای ندارد جز اینکه چشم به همان اقیانوسی بدوزد که در کناره شاخه‌ای از آن، از کنج گوآرت به خرمشهر به طول دو هزار کیلومتر، ماده اولیه را که همان آب شور دریاست در دسترس دارد. اکنون در سواحل جنوبی خلیج فارس و نیز در ابعاد کوچک‌تر در سواحل ایران، شیرین‌سازی آب به روش‌های حرارتی یا تولید جنبی سامانه‌های خنک‌کننده صنایع برق و آلومینیوم یا تقطیر حرارتی یا اسفُر معکوس که نیاز به برق و تعبیه کمپرسورهای گران دارد، رایج است. اما اکنون در جهان شیوه‌های پاک خورشیدی مرسوم است که با انتقال آب دریا به مناطق نه‌چندان دور و نه‌چندان مرتفع، آب شور را در تالارهای سرویشیده با سقف شفاف در معرض نور و حرارت خورشید گرم و تبخیر می‌کنند و سپس با مدین بادبزن‌هایی رطوبت و بخار تالار گرم را به تالار سرد بعدی می‌رانند. سقف تالار بعدی شفاف نیست، احتمالاً سقف آن با پوشش پل‌های الکتریکی برق هم تولید می‌کند و با روش‌های ساده مهندسی و تقطیر آمونیاکی، مانند یخچال‌های نفتی، تبخه‌های آلومینیومی سقف تالار دوم را سرد می‌کنند که موجب می‌شود. سرمایی شبانه در مناطق کویری به معیان کمک می‌کند. این کار تا حد اشباع نمک و جمع‌آوری آن به‌عنوان تولید جانی ادامه می‌یابد.

این آب بدون نگرانی از صرفه‌جویی می‌تواند به مصرف ساکنان شهرک‌های تولیدی و کشاورزی برسد، به شرط آنکه به جمع‌آوری و بازیافت فاضلاب و استفاده ثانویه در کشت اولویت داده شود. بدین‌آب گران است و باید با سرمایه‌گذاری علمی در تالارهای کشت ۱۲ ماهه با نور و رطوبت و حرارت تنظیم‌شده، به تولید انواع محصولات کشاورزی و سبزی و میوه در چندین نوبت در سال مشغول باشد. این کار صنعتی و علمی است و نیاز به کشاورزان تحصیل‌کرده دارد. در تالارهای تنظیم‌شده که رطوبت خود را از درخت نمی‌دهند با مصرف کمتر از ۱۰ درصد آب نسبت به آبیاری سطحی، حتی در میان کویر می‌توان برنج هم تولید کرد. آن هم در چندین نوبت! چاره دیگری نیست، از هم‌اکنون دست‌کم در نوری به فاصله ۲۰۰ کیلومتر در نوار ساحلی می‌توان به تولید آب شیرین و زندگی و کشت و بازیافت مکرر آب پرداخت تا روزی که میلیون‌ها هکتار تالار گرم و سرد و کشت و کار، چهره تازه و ناگزیر جدیدی به نوار گسترده ساحلی متصل و وابسته به اقیانوس ببخشد که در درون آنها میلیون‌ها نفر به زندگی و کار و تولید مشغول باشند و بارندگی را غنیمت بدانند، اما فقط به امید آن نباشند!

افزایش می‌یابد. فقرا کمتر می‌خورند و کمتر می‌پوشند